

بررسی و نقد نظام قوانین اخلاقی در نظریه اخلاقی شخص‌گرا*

ادریس اسلامی^۱
خسرو باقری^۲، فاطمه زیباکلام^۳، سید مهدی سجادی^۴

چکیده

هدف این مقاله بررسی نظام قوانین اخلاقی در نظریه اخلاقی شخص‌گراست. برای دستیابی به این هدف، از دو روش «توصیفی-تحلیلی» و «نقد توسعی» استفاده می‌شود. مطالب در چهار بخش ارائه می‌شوند: نخست، به چیستی قانون اخلاقی پرداخته شده است، دوم، چگونگی شناسایی و کشف قوانین اخلاقی بیان شده است، سوم، نظامی از قوانین اخلاقی معرفی شده که از سه طبقه «قوانین صوری»، «قوانین ارزش‌شناختی» و «قوانین شخص‌گرا» تشکیل یافته است و چهارم، هم‌چالش‌های نظام قوانین اخلاقی مطرح شده و هم‌شکل اصلاح یافته این چالش‌ها نیز بیان شده است. یافته‌های این مطالعه

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری است.

۱. دانشجوی دکتری رشته فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، edrisislami@yahoo.com

۲. استاد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، kbagheri4@yahoo.com

۳. دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، f.ziba.m@gmail.com

۴. دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس تهران، sajadism@modares.ac.ir

نشان می‌دهد که قوانین اخلاقی، جایگاه بسیار برجسته‌ای در نظریه اخلاقی شخص گرا دارند؛ به این معنا که راهنمای خوبی برای شخص در موقعیت انتخاب هستند. همچنین نظریه اخلاقی شخص گرا، با اتخاذ رویکردی کل گرایانه، دوگانه‌نگاری قوانین صوری و ارزش‌شناختی را نمی‌پذیرد و آن‌ها را در ترکیبی هماهنگ و سازوار ارائه می‌دهد. علاوه بر این، اضافه کردن قوانین جدیدی به فهرست قوانین صوری و ارزش‌شناختی و مطرح ساختن طبقه نوینی با عنوان قوانین شخص گرا، از دیگر نوآوری‌های این نظریه در حوزه اخلاق است. سرانجام، چالش‌هایی چون زائد بودن قوانین اخلاقی در اخلاق منش شخص گرا و عدم کفایت این قوانین در نقش هدایتگری و تجویز بیان شده‌اند. از دید این مطالعه، هرگاه نقش وحدت‌بخشی را برای قوانین اخلاقی قائل باشیم، می‌توان آنها را در اخلاق منش گنجانند و کفایت اخلاقی آن‌ها نیز اثبات می‌گردد.

واژگان کلیدی: شخص‌گرایی، نظریه اخلاقی شخص‌گرا، قوانین صوری، قوانین ارزش‌شناختی، قوانین شخص‌گرا.

مقدمه

شخص‌گرایی^۱ «اصطلاح جدیدی است که بر هر فلسفه‌ای اطلاق می‌شود که شخص را ارزش متعالی و کلید سنجش واقعیت می‌داند» (Flewelling, 1943, quote by) (Buford, 2011, p. ix). فیلسوفان شخص‌گرا، علی‌رغم اختلاف منظر، ویژگی‌های مشترکی برای شخص قایلند؛ از دید آنان، شخص الف) بنیاد هستی و ارزش است؛ ب) کرامت ذاتی دارد و از این‌رو، شایسته تکریم و احترام است؛ ج) خودآگاه، آزاد و فعال است؛ د) یکتا و یگانه است؛ ه) عین ارتباط با دیگری است (Whetstone, 2002, p. 386). در میان این ویژگی‌ها، فلسفه شخص‌گرایی بیشتر بر «آزادی» تأکید دارد. در فلسفه شخص‌گرایی «آزادی به عنوان مهم‌ترین شاخص شخص انسانی شناخته شده است... هر کس می‌تواند یک شخص بشود و نیز می‌تواند از این کار سرباززند» (کاپلستون، ۱۳۸۴، ص ۱۵۶).

اهمیت آزادی، ریشه در این تصور شخص‌گرا دارد که شخص، کسب می‌شود. شخص، واقعیت داده شده نیست؛ بلکه باید آن را احراز کرد. علاوه بر این، تأکید بر آزادی، به اخلاق محوریت می‌بخشد؛ زیرا آزادی، بنیاد اخلاق است (Brightman, 1993, p. 74). از آنجا که تحقق شخص در گرو آزادی است و آزادی نیز بنیاد اخلاق است، بنابراین شخص، خصلت و اشارت اخلاقی دارد. در واقع، فردی که شخص می‌شود و به مقام شخصی دست پیدا می‌کند، حیات اخلاقی را متجلی ساخته است. از این‌رو، فلسفه شخص‌گرایی به عنوان فلسفه‌ای که فرایند شخص شدن را توصیف و تبیین می‌کند، ناگزیر از توجه به حیات اخلاقی و مقومات آن و بالتبع ارائه نظریه اخلاقی است.

نظریه اخلاقی شخص‌گرا تجربی است. در این نظریه تجربه به معنای عام در نظر گرفته می‌شود و از این‌رو، برخلاف رویکرد حس‌گرایان^۲ و اثبات‌گرایان^۳، تجربه، به ادراک حس محدود نمی‌شود. بر این اساس، نظریه اخلاقی شخص‌گرا بر تجربه

-
1. Personalism
 2. Sensationalists
 3. Positivists

اخلاقی^۱ در گسترده‌ترین شکل خود استوار است. در این رویکرد، به جای اینکه نظریه اخلاقی از فرایند عقلی محض استنتاج شود، سپس بر تجربه اخلاقی حمل گردد، از تجربه اخلاقی به معنای عام آغاز می‌کند (Wojtyla, Trans. by Sandok, 1993, pp.116-117; Bowne, 1892, pp.17 & 304; Brightman, 1933, pp.55-56).

به بیان دیگر، این برداشت از تجربه، زمینه را برای اتخاذ رویکرد «کُل نگرانه»^۲ به تجربه اخلاقی فراهم می‌سازد. بر اساس این رویکرد، تمامیت و کلیت ساحت تجربه اخلاقی مورد توجه نظریه اخلاقی شخص گراست. در این رویکرد، تنها به جنبه‌ای از سپهر تجربه اخلاقی توجه نمی‌شود؛ زیرا چنین مواجهه‌ای انتزاعی و غیرشخصی است و نظریه اخلاقی برگرفته از آن نیز انتزاعی خواهد شد (Bowne, 1892, p.304; Brightman, 1933, pp. 55-57). در چارچوب رویکرد کُل نگر، نظریه اخلاقی شخص گرا، چهار بُعد برای ساحت تجربه اخلاقی قایل است: آزادی، ارزش، الزام و قانون اخلاقی (Brightman, 1933, pp. 57-58 & 63-68). از آنجا که تجربه اخلاقی، شالوده نظریه اخلاقی شخص گراست و تجربه اخلاقی نیز از این ابعاد چهارگانه تشکیل شده است پس ایده‌های اصلی نظریه اخلاقی شخص گرا، آزادی، ارزش، الزام و قانون اخلاقی هستند. بنابراین کانون بحث در نظریه اخلاقی شخص گرا این است که چه «ارزش» یا «ارزش‌هایی» بر اساس چه «قوانینی» «باید» آزادانه متابعت شوند (Ibid, p.14).

نظریه اخلاقی شخص گرا نه تنها نسبت به ساحت تجربه اخلاقی رویکرد کُل نگرانه اتخاذ می‌کند، بلکه در مواجهه با خود این ابعاد نیز چنین رویکردی دارد. بنا به موضوع این مقاله، قوانین اخلاقی، کانون بحث قرار می‌گیرد. شخص گرا معتقد است که نظریه‌های اخلاقی موجود در مورد قوانین اخلاقی کُل نگر نیستند و دچار دوگانه‌انگاری شده‌اند. این نظریه‌ها یا بر قوانین صوری^۳ و ذهنی تأکید کرده‌اند یا بر قوانین ارزش شناختی^۴ و عینی. از این رو، منطق حاکم بر این قوانین، «یا این یا آن» بوده است.

1. Ethical Experience
2. Holistic
3. Formal Laws
4. Axiological Laws

بنابر نظریه اخلاقی شخص‌گرا، این مواجهه، کاستی‌هایی دارد؛ قوانین صوری و ذهنی، از خیر و نتایج عمل غافل هستند. شخص‌گرا بر آن است که اخلاقی بودن عمل تنها ناشی از پیروی از قوانین ناظر بر اراده و حیات ذهنی شخص نیست؛ بلکه به نتایج و خیرهای مترتب بر آن نیز برمی‌گردد. فاعل اخلاقی انتظار دارد که در حیات بیرون نیز آثار عینی مثبتی به عمل وی تعلق گیرد. قوانین ارزش‌شناختی نیز تنها ناظر به ارزش و نتایج خیر عمل هستند و به استلزام‌های حیات درون‌پای‌بند نیستند. شخص‌گرا چنین استدلال می‌کند که اخلاقی بودن عمل تنها ناشی از کسب خیر و نتایج مثبت عمل نیست (Brightman, 1933, pp.122- 123 & 204).

در تأیید این نقدهای نظریه اخلاقی شخص‌گرا، کسانی چون جیمز جانسون^۱ (2007) اعتقاد دارد که اخلاق کانت به عنوان یکی از نظریه‌هایی ناظر به قوانین صوری، به محتوای اخلاقی و نتایج و پیامدهای عمل بی‌توجه است. در مقابل، افرادی چون هیل^۲ (2005) نیز بر کاستی‌های اصول و قواعد سودگرایی^۳ به عنوان یکی از قوانین عینی تأکید دارند. از دید وی، اختلاف نظریه پردازان سودگرا در باب تعیین مصداق ارزش ذاتی^۴ و عدم حساسیت مناسب و کافی این اصول و قواعد به معیارهای اخلاقی چون عدالت^۵، قدردانی^۶، وفاداری^۷ و از این قبیل، جزء کاستی‌های قوانین ارزش‌شناختی و عینی هستند.

این انتقادات، جهت‌گیری ایجابی نیز دارند به این معنا که نوعی فراخوان به باهم‌نگری این دو اخلاق به‌شمار می‌آیند و ترکیب آن‌ها را ضروری می‌دانند. بر این اساس، افرادی چون فورشلر^۸، هاری^۹ و کامسکی^{۱۰} نه تنها ترکیب و پُل زدن میان اخلاق صوری و

1. James Johnston
2. Hill
3. Utilitarianism
4. Intrinsic Value
5. Justice
6. Gratitude
7. Fidelity
8. Forschler
9. Hare
10. Cummiskey

اخلاق عینی را ضروری می‌خوانند؛ بلکه این باهم‌نگری را نیز امکان‌پذیر می‌دانند (Forschler, 2013, p. 88). نظریه اخلاقی شخص‌گرا، نمونه‌ای از این امکان است. در این نظریه، جمع میان این دو اخلاق و قوانین آن‌ها امکان‌پذیر می‌شود. از این‌رو، منطق حاکم بر این نظریه، «هم‌این و هم‌آن» است. بر اساس این منطق، هم قوانین صوری و ذهنی در نظر گرفته می‌شود و هم قوانین ارزش‌شناختی و عینی. نظریه اخلاقی شخص‌گرا بر این ادعاست که هرگاه این قوانین را به صورت «نظامی» از قوانین اخلاقی مطرح کرد، ترکیب و هماهنگی سازوار میان آن‌ها ایجاد می‌شود و کاستی‌های ذکر شده برطرف می‌گردد.

آنچه در این مطالعه ارائه می‌شود، چگونگی تلاش نظریه اخلاقی شخص‌گرا برای تحقق این امکان است. نکته اساسی این است که امکان چنین نظامی متضمن چالش‌های اصلاح‌پذیری نیز می‌باشد. بر این اساس، هم چالش‌ها شناسایی می‌شوند و هم اصلاح‌ها و بدیل‌های آن‌ها مطرح می‌گردند.

چیستی قوانین اخلاقی

بر اساس نظریه اخلاقی شخص‌گرا، قانون اخلاقی، «اصلی کلی است که اراده باید در انتخاب‌هایش از آن پیروی کند» (Ibid., p.45). در این تعریف، به دو ویژگی اساسی قانون اخلاقی اشاره شده است. نخست، قانون یا اصل اخلاقی، کلی است. کلیت اصل اخلاقی، بیانگر تعمیم و جهان‌شمول بودن آن است. دوم، پیروی اراده از قانون اخلاقی است. این ویژگی، بیانگر تناسب تعریف قانون اخلاقی با مبانی فلسفی شخص‌گرایی و عنصر بنیادین تجربه اخلاقی یعنی آزادی است. چنانکه گفته شد، شاخص شخص و عنصر بنیادین تجربه اخلاقی، آزادی است. در فلسفه شخص‌گرایی، آزادی بیشتر به معنای آزادی انتخاب^۱ است. فعل انتخاب^۲ به بهترین وجه آزادی را نمایان می‌سازد (Mounier, 1952, p.63; Brightman, 1958, p.264). از دید شخص‌گرا، آزادی انتخاب به خودی خود هدف نیست؛ بلکه واسطه نیل به خیر است. شخص بواسطه انتخاب، به خیر دست پیدا

1. Freedom of Choice
2. Act of Choice

می‌کند. شخص، رو به سوی خیر دارد. خیر یا به تنهایی ارائه می‌شود یا در میان چند گزینه. در حالت نخست، شخص تلاش زیادی از خود نشان نمی‌دهد؛ در حالی که در حالت دوم، فعالیت بیشتری لازم است. بر مبنای این دو حالت، شخص‌گرا، دو نوع تعالی^۱ را مطرح می‌سازد: تعالی افقی^۲ و تعالی عمودی^۳ در تعالی افقی، اراده کردن بدون تلاش زیاد به خیر تنها تعلق می‌گیرد؛ اما در تعالی عمودی، اراده کردن نیازمند تأمل و مکث زیاد برای انتخاب خیر است. شخص در تعالی عمودی است که به معنای واقعی کلمه آزاد و شخص است (Wojtyla, Trans. by Potocki, 1979, pp.119 & 130-131).

چنانکه آشکار است، انتخاب، معطوف به خیر است و از آنجا که انتخاب اصیل، گزینش خیر در میان دو یا چند گزینه است؛ بنابراین انتخاب اصیل نیازمند تأمل و تدبّر در باب گزینه‌ها، درک نتایج پیش‌بینی‌پذیر هر کدام از آن‌ها و در نهایت، شناسایی خیر مندرج در آن‌هاست. از دید شخص‌گرا، کشف خیر، نتیجه یک فعالیت عقلانی است. از آنجا که فعالیت عقلانی بدون ضابطه و معیار امکان‌پذیر نیست؛ پس کشف خیر نیازمند معیار و ضابطه عقلانی است. یکی از ضوابط عقلانی کشف خیر، قانون یا اصل اخلاقی است. قانون اخلاقی بواسطه نقش آفرینی در فعالیت عقلانی شخص، راهنمای وی در موقعیت انتخاب است و از این‌روست که در تعریف قانون اخلاقی، پیروی اراده از آن آمده است. قانون اخلاقی نسبت به آزادی انتخاب، نقش «تجویزی»^۴ دارد؛ به این معنا که گزینه خیر را تجویز می‌کند. از دید شخص‌گرا، انتخاب گزینه خیر و عمل مبتنی بر آن باید طبق قوانین اخلاقی صورت گیرد.

از این تحلیل، نکته مهمی قابل دریافت است. چنانکه نشان داده شد، در نظریه اخلاقی شخص‌گرا، خیر در گزینه‌های موقعیت انتخاب مندرج است. از این‌رو، باید آن را طی فرایند عقلانی و به کارگیری قوانین اخلاقی کشف کرد. این سخن بدان معناست که خیر، عینی است و مستقل از قضاوت اخلاقی شخصی وجود دارد. خیر، آنگونه نیست که تنها

-
1. Transcendence
 2. Horizontal Transcendence
 3. Vertical Transcendence
 4. Prescriptive

ریشه در خواست، عواطف، نیاز و امیال شخص داشته باشد آنگونه که در نسبی‌گرایی شخصی تصوّر می‌شود. براساس این نوع نسبی‌گرایی، چون خواست، عواطف، نیاز و امیال اشخاص متفاوت هستند، پس خیر و ارزش‌های آن‌ها نیز متفاوت است و از این‌رو، خیر عام و مشترکی وجود ندارد که برای همه معتبر باشد. پیامد این سخن آن است که آنچه به لحاظ اخلاقی برای شخصی درست و معتبر است، ضرورتاً برای شخص دیگر، درست و معتبر نیست (کلینبرگر^۱، ۲۰۰۸، ص ۴، به نقل از شرف، ۱۳۹۱، ص ۱۶۳). نظریه اخلاقی شخص‌گرا با نسبی‌گرایی شخصی مخالف است. براساس این نظریه، نسبی‌گرایی شخصی در تأکید بر تفاوت‌های فردی و خواست، عواطف، نیاز و امیال شخصی متفاوت زیاده‌روی می‌کند در حالی که اشخاص اشتراکات زیادی نیز در خواست‌ها، عواطف، نیازها و باورهای خود دارند. از دید شخص‌گرا، شخص، ساختار هستی‌شناختی واحدی نیز دارد که بواسطه آن می‌توان خواست‌ها، عواطف و نیازهای مشترکی را پیگیری کرد. این نیازها، زمینه‌ساز خیرها و ارزش‌های کلی و جهان‌شمول هستند. بر این اساس، شخص‌گرا، نظریه «کلی‌گرایی هنجارین^۲» را مطرح می‌سازد که در آن، خیرهای کلی نظیر ارزش زندگی، ارزش سلامتی، ارزش حقیقت و... مطرح شده‌اند (Bertocci & Millard, 1963, pp. 155, 275-276 & 308). از این نقد می‌توان فهمید که نظریه اخلاقی شخص‌گرا مانند نسبی‌گرایی شخصی، به بنیاد شخصی خیر معتقد است؛ اما برخلاف آن، از این بنیاد، تکثیر و تفاوت افراطی را نتیجه نمی‌گیرد و به اشتراکات اشخاص و در نتیجه خیرهای آن‌ها باور دارد. بنابراین در نظریه اخلاقی شخص‌گرا، خیر، خصلت عینی-ذهنی دارد؛ عینی است چون مستقل از قضاوت اخلاقی شخصی در گزینه‌های انتخاب و عمل وجود دارد و ذهنی است چون در خواست و نیازهای شخص اعم از مشترک و متفاوت ریشه دارد؛ در حالی که نسبی‌گرایی شخصی تنها به خصلت ذهنی خیر نظر دارد.

چگونگی شناسایی قانون اخلاقی

شخص‌گرا معتقد است که قانون اخلاقی به صورت آماده به تجربه اخلاقی داده

1. Kellenberger
2. Normative Universalism

نمی‌شود. چنین نیست که قانون اخلاقی، از پیش تعیین شده و وظیفه شخص تنها شهود مستقیم آن باشد بلکه قانون اخلاقی، برآیند تلاش و فعالیت عقلانی عالم اخلاق است. البته، این سخن بدان معنا نیست که قانون اخلاقی کاملاً عقلانی است؛ بلکه معنای آن این است که قانون اخلاقی، خاستگاه تجربی دارد که بواسطه فعالیت عقلانی شناسایی می‌شود. قانون اخلاقی به عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی تفسیر یا نظریه اخلاقی بر محتوای تجربه تعمیم^۱ استوار است؛ لکن صورت آن، خود قانون اخلاقی است که با فعالیت عقلانی بدست آمده است (Brightman, 1933, pp. 81- 82; Buford, 1984, pp. 159-160).

نظریه اخلاقی شخص‌گرا، این فعالیت عقلانی را در چهار مرحله اصلی توصیف می‌کند: مرحله نخست، مشاهده^۲ است؛ در این مرحله، عالم اخلاق، تجارب اخلاقی را مشاهده می‌کند. این تجارب، متکثر و متنوعند. مرحله دوم تعمیم است. در این مرحله، عالم، دست به تعمیم می‌زند و شباهت‌ها و اشتراکات کلی مشاهدات خود را ارائه می‌دهد. مرحله سوم انتقاد^۳ است. از آنجا که پاره‌ای از تعمیم‌های تجربه دربردارنده تناقض هستند، وی آن‌ها را مورد نقد قرار می‌دهد. انتقاد، عملی عقلانی است که به هم‌سازی و انسجام تجربه منتهی می‌شود. اگرچه انتقاد در ایجاد هم‌سازی بسیار مهم است؛ اما محتوایی ارائه نمی‌دهد. انتقاد، کارکرد صوری دارد. بنابراین، وجود مرحله دیگری ضروری است و تفسیر^۴ که چهارمین مرحله فعالیت عقلانی است، این کاستی را جبران می‌کند. تفسیر، کارکرد محتوایی دارد؛ به این معنا که محتوای تجربه اخلاقی را به سوی عمل، تغییر زندگی و غنای معنا فرامی‌خواند. تفسیر شامل دو زیر مرحله ارائه فرضیه^۵ و نظام بخشی^۶ است. فرضیه بیانگر حدس عالم اخلاقی درباب رابطه احتمالی تجارب است. از آنجا که فرضیه، حدس تأیید نشده است و باید به بوتۀ آزمون گذاشته شود،

1. The Experience of Generalization
2. Observation
3. Criticism
4. Interpretation
5. Hypothesis
6. Systematization

وجود مرحله نظام بخشی ضرورت دارد. مرحله نظام بخشی، ناظر بر آزمون فرضیه است. هرگاه این فرضیه‌های نوین در آزمون توفیق حاصل کردند، خود تبدیل به قوانین اخلاقی جدید می‌شوند. آزمایشگاه فرضیه‌های اخلاقی، هم خود زندگی و هم قوانین اخلاقی شناسایی شده است (Brightman, 1933, pp. 83-84).

نظام قوانین اخلاقی

نظریه اخلاقی شخص‌گرا، نظامی از قوانین اخلاقی ارائه می‌دهد که هم متناسب با تجربه است و هم بر آینه فعالیت عقلانی. در این نظام، نه تنها مسئله ترکیب و هماهنگی قوانین صوری و ارزش شناختی حل می‌شود؛ بلکه طبقه دیگری تحت عنوان قوانین شخص‌گرا به این دو طبقه افزوده می‌گردد. قوانین صوری، بیانگر اخلاق ذهنی، قوانین ارزش شناختی، نشان دهنده اخلاق عینی و قوانین شخص‌گرا به عینی‌ترین قوانین اخلاقی اشاره دارد. در زیر، به تفصیل به معرفی آن‌ها خواهیم پرداخت.

قوانین صوری

قوانین صوری، بیانگر پیروی اراده از قوانین یا اصول اخلاقی است، بدون توجه به نتایج عینی اعمال شخص یا ارزش‌ها. در قوانین صوری، عالم اخلاق در پی آن است که نشان دهد که «اراده اخلاقی»، چه نوع اراده‌ای است و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. براساس این قوانین، ارزش عمل، ناشی از خود قوانین اخلاقی درون است، نه نتایج عمل یا ارزش‌ها. قوانین صوری این را تجویز می‌کنند که شخص در موقعیت انتخاب و شناسایی گزینه بهتر نباید بر نتایج بیرونی تکیه کند؛ بلکه تنها باید قوانین کلی و ضروری اراده را راهنمای عمل خود قرار دهد (Bowne, 1892, p.98; Brightman, 1933, p.90).
قوانین صوری، به دو نوع قانون تقسیم می‌شوند: قانون منطقی^۱ و قانون استقلال^۲.

قانون منطقی

طبق قانون منطقی، «همه اشخاص باید به طور منطقی اراده کنند» (Brightman, 1933,)

1. Personalistic Laws
2. Logical Law
3. The law of Autonomy

p.98). براساس این قانون، شخص زمانی می‌تواند عمل اخلاقی انجام دهد که از اراده منطقی برخوردار باشد. منظور از اراده منطقی، «عدم تناقض» آن است. طبق این قانون، شخص نمی‌تواند همزمان و از همه جهات، گزینه‌ها و اعمال مخالف یا وسایل و اهداف متناقض را انتخاب کند. برای نمونه، اگر اراده کنیم که وقت خود را صرف خدمت به فقرا نمائیم و هم‌زمان در شرکتی کار کنیم که درآمدش بالا باشد و به این دلیل، وقت زیادی را از ما بگیرد، اراده دچار ناهمسازی یا تناقض شده است (Bertocci & Millard, 1963, p.432; Buford, 1984, pp.161-162).

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون منطقی

تجربه انتخاب، مهم‌ترین منبع برای این قانون است. هر شخصی در طول زندگی خود عمل انتخاب را تجربه کرده است و این حاکی از آن است که اراده، مهم‌ترین صفت شخص برای عمل کردن و حیات اخلاقی است (Brightman, 1933, pp. 99-100). بنابراین تا زمانی که نتوانیم اراده یا توانایی انتخاب را تجربه کنیم، سخن درباب ضرورت منطقی بودن آن ناممکن خواهد بود.

قانون منطقی به صورت عقلانی هم قابل اثبات است. هرگاه اراده متناقض باشد و هم‌زمان و از همه جهات به هر دو سوی متناقض و مخالف حرکت کند، انتخاب اساساً صورت خارجی پیدا نخواهد کرد. اگر شخصی نیت و قصد عالی داشته باشد، ولی نتواند و وسایط تحقق آن را فراهم آورد، اراده وی متناقض است و عملاً تحقق نمی‌یابد (Bertocci & Millard, 1963, p.433). مثلاً، دانشجویی را در نظر بگیرید که کسب مدارج عالی تحصیلی را انتخاب کند؛ ولی برای تحقق آن هیچ‌گونه تلاشی انجام ندهد، وی از قانون منطقی سرپیچی کرده است و عملاً نمی‌تواند به این مدارج دست یابد.

قانون استقلال

براساس قانون استقلال، «همه اشخاص باید خود را به انتخاب آرمان‌های پذیرفته خویش ملزم کنند» (Brightman, 1933, p.106). آرمان، طرح عمل یا نوعی تجربه پذیرفته شده و تصور شخص درباب زندگی خیر است. شخص مستقل، کسی است که خود را ملزم به پیروی از آرمان‌های خود می‌کند و تسلیم محض آرمان‌های دیگران

نمی‌شود (Bertocci & Millard, 1963, p.450; Buford, 1984, p.162). بنابراین، آنچه در این قانون از اهمیت بسیاری برخوردار است، نفس پیروی از آرمان‌های خود است نه بررسی و مطالعه انتقادی درباب این که آن‌ها تا چه اندازه درست هستند و از این‌رو، شایسته پیروی؛ زیرا چنین مطالعه‌ای، ارزش‌شناسی را پیش‌فرض می‌گیرد که متعلق به حوزه اخلاق عینی است. البته نادرست است که تصور کنیم که شخص باید «تنها» از آرمان‌های خود پیروی کند و آرمان‌های دیگری را کاملاً کنار نهد. از دید شخص‌گرایی، آرمان‌های دیگری همیشه غیرمنطقی و مخالف آرمان‌های من نیست. در چنین حالتی، پیروی از آرمان‌های دیگران، پیروی از آرمان‌های خود است. علاوه بر این، قانون استقلال این امکان را می‌دهد که آرمان‌های شخصی را از طریق مشارکت با دیگران بسازیم؛ آرمان‌های شخص به تنهایی بدست نمی‌آید؛ بلکه بر سنت و اجتماع استوارند (Brightman, 1933, pp.119-121).

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون استقلال

قانون استقلال نیز با تجربه سازگار است. روح این قانون، پیروی از آرمان‌های خود است. از دید شخص‌گرا، همه اشخاص در زندگی خود آرمان را تجربه کرده‌اند. تجربه آرمان، تجربه آرزو یا ارزش تجربی صرف نیست؛ بلکه تجربه بهترین یا ارزش آرمانی است. تجربه آرمان، به شخص، مصونیت و ایستادگی در برابر فشارهای بیرونی و ناپذیرفتنی می‌بخشد. در این حالت، صاحب تجربه آرمان، احساس عزت نفس می‌کند. صاحب تجربه آرمان، مالک واقعی خود است و از راه و سبک زندگی خود برخوردار است (Brightman, 1933, pp.107-108).

قانون استقلال اثبات‌پذیر عقلانی است؛ چرا که آرمان شخص، طرح عمل یا تصور شخص درباب خیر است. خیر شخص، آن چیزی است که از دید وی، بهترین می‌باشد. پیروی از آرمان‌های خود، پیروی از بهترین است. حال، اگر قانون استقلال نقض شود، شخص، از تجربه بهترین سرپیچی می‌کند. در این حالت، شخص، دچار گناه اخلاقی می‌شود (Bertocci & Millard, 1963, p. 451).

قوانین ارزش‌شناختی

قوانین ارزش‌شناختی، به حوزه اخلاق عینی تعلق دارد و بیانگر پیروی اراده از قوانین یا اصول ناظر بر ارزش‌ها و نتایج عمل هستند. قوانین ارزش‌شناختی حاکی از آن هستند که اخلاقی بودن عمل، در گرو اهداف آن یا آثار و نتایج مثبتی است که با انجام عمل بدست می‌آیند. از این رو، این قوانین به محتوای عمل اشاره دارند.

قانون ارزش‌های هماهنگ^۱

نخستین قانون این طبقه، ارزش‌های هماهنگ است. براساس این قانون، «تمامی اشخاص باید ارزش‌هایی را انتخاب کنند که با یکدیگر هم‌خوانی و هماهنگی داشته باشند» (Brightman, 1933, p.125). هرگاه شخص بخواهد ارزشی را انتخاب کند، باید مراقب باشد که ارزش مورد نظر با سایر ارزش‌ها ناهماهنگ نباشد. از آنجا که این قانون به رفع تناقض میان ارزش‌ها اشاره دارد، آن، فراخوان شخص برای بررسی انتقادی ارزش‌هاست. این بررسی سبب می‌شود وی بتواند میان ارزش‌ها هماهنگی ایجاد کند و به انتخاب ارزش بهتر دست یابد (Buford, 1984, p.163).

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون ارزش‌های هماهنگ

هر شخصی در طی زندگی خود ارزش‌ها و تعارض میان آن‌ها را تجربه می‌کند؛ مثلاً، ما ممکن است در آن واحد خواهان سلامتی، زیاده‌روی در خوردن و نوشیدن و یا کسب موفقیت تحصیلی، اجتماعی و اقتصادی باشیم. در این موارد، قانون ارزش‌های هماهنگ از شخص می‌خواهد که دست به انتخاب بزند و بواسطه انتخاب عقلانی گزینه بهتر، میان آن‌ها هماهنگی برقرار کند (Brightman, 1933, pp.127-128).

براساس این قانون، ارزش‌های انتخاب شده نباید متناقض باشند؛ در غیر این صورت تناقض به اراده شخص و انتخاب وی رخه خواهد کرد. بنابراین، قانون منطقی نیز نقض خواهد شد. علاوه بر این، انتخاب دو ارزش متناقض حاکی از آن است که یکی از آن‌ها، آرمان پذیرفته شخص را نقض خواهد کرد. بنابراین، قانون استقلال نیز نقض می‌شود.

1. The Law of Consistent Values

به بیان دیگر، تناقض در ارزش‌های شخص، به آرمان پذیرفته رخنه می‌کند و از این رو، اراده فاقد آرمان پذیرفته‌ای خواهد شد که از آن پیروی کند (Ibid, p.126).

قانون نتایج^۱

طبق قانون نتایج، «تمامی اشخاص باید نتایج پیش‌بینی پذیر انتخاب‌هایشان را مد نظر قرار دهند و در کل، آن‌ها را بپذیرند» (Brightman, 1933, p.142). قانون نتایج، خواهان سنجیدگی است. شخص باید با دقت هر چه تمامتر و تا اندازه ممکن جوانب و عواقب کار خود را بررسی و گزینه‌ای را انتخاب کند که نتایج آن بیشتر مورد تأیید و پذیرش او باشد. نتایج پذیرفته شخص، نتایجی است که با آرمان‌ها و ارزش‌های شخص سازگار باشد و آن‌ها را نقض نکند. شخص در برابر چنین انتخابی مسؤول است و باید عواقب کار خود را بپذیرد. قانون نتایج، بیانگر این است که چنین نتایجی به عمل شخص، ارزش اخلاقی می‌بخشد. در واقع، شناخت بهترین گزینه و الزام به آن، در گرو پیش‌بینی و شناسایی نتایج آن است (Bertocci & Millard, 1963, pp. 495-498; Buford, 1984, pp. 163-164; Bowne, 1892, p. 81).

این‌جا، سه نکته مهم نیاز به بیان دارد. نخست، از آنجا که آرمان، طرح عمل یا بیانگر تصور شخص در باب زندگی خیر است، خصلت عقلانی دارد و یک آرزو یا لذت ساده نیست. بنابراین، مطلوب بودن نتایج، بیانگر آرزو یا لذت ساده نیست. نظریه اخلاقی شخص‌گرا، مانند لذت‌گرایان^۲، به نتایج لذت بخش نظر ندارد؛ بلکه از دید آن، نتایج باید آرمانی باشد، آرمانی که خصلت عقلانی دارد. به بیان دیگر، اگر آرمان راهنمای شخص در شناسایی نتایج مطلوب باشد، نتایج وی، فراتر از آرزو یا لذت ساده خواهد بود. دوم، اگر نتایج پذیرفته شخص تحت تأثیر آرمان‌های وی باشد، بواسطه تکثر و تغییر آرمان‌ها، نتایج نیز تکثر و تغییر پیدا خواهد کرد. بر این اساس، به ازاء اشخاص، آرمان و تلقی در باب زندگی خیر وجود دارد؛ این، بیانگر نسبیّت در آرمان‌هاست. علاوه بر این، با توجه به دوره‌های رشد، در خود شخص نیز هم تکثر و هم تغییر در آرمان وجود دارد.

1. The Law of Consequences
2. Hedonists

از آنجا که آرمان راهنمای شناسایی نتایج است، نتایج نیز نسبی و متغیر خواهد بود. از این روست که اشخاص، تنوع و تغییر در انتخاب پیدا خواهند کرد. البته، شخص‌گرایی، به پاره‌ای از ارزش‌های آرمانی کلی اعتقاد دارد که آن را از خطر افتادن در نسبت و تغییر تام می‌رهاند (Bertocci & Millard, 1963, pp.322-323). بنابراین، می‌توان نوعی شباهت و همسانی را در شناسایی نتایج و خود انتخاب مشاهده کرد. سوّم، وابستگی قانون نتایج به آرمان، ناکافی بودن این قانون و اتکای آن به سایر قوانین را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، قانون نتایج تنها حکم می‌کند که شخص باید گزینه‌ای را انتخاب کند که به نتایج پذیرفته و آرمانی منتهی می‌شود؛ اما خود عهده‌دار تعیین آرمان نیست. بنابراین، وجود قوانینی که ناظر بر آرمان و چگونگی تعیین آن هستند، ضرورت پیدا می‌کند؛ قانون نتایج، لازم است؛ اما کافی نیست.

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون نتایج

نظریه اخلاقی شخص‌گرا، برای نشان دادن سازگاری قانون نتایج با تجربه، از مفاهیم علت و معلول بهره می‌گیرد. انجام عمل، علت برای نتایج یا معلول‌ها است. هرگاه شخص گزینه‌ای را انتخاب کند و آن را عملی سازد، نتایج تخلف‌ناپذیری بر آن مترتب می‌شود. از آنجا که شخص نیز عامل عمل خود است، آثار عمل نیز متعلق به او خواهد بود و وی در برابر آن مسؤول است. براساس این تحلیل، شخص‌گرا معتقد است که هر شخصی در زندگی خود عمل به عنوان علت و نتایج به منزله معلول را تجربه می‌کند (Brightman, 1933, p.144).

نظریه اخلاقی شخص‌گرا برای اثبات عقلی قانون نتایج چنین استدلال می‌کند که اگر از این قانون سرپیچی شود، هم قانون استقلال نقض خواهد شد و هم قانون ارزش‌های هماهنگ. سرپیچی از قانون نتایج، یعنی پذیرفتن نتایج نامطلوب و ناپسند و پذیرش چنین نتایجی، یعنی، نقض آرمان‌های تأیید شده و ارزش‌های هماهنگ (Ibid, p.143).

قانون بهترین گزینه ممکن^۱

طبق قانون بهترین گزینه ممکن، «همه اشخاص در هر موقعیتی باید بهترین ارزش ممکن را انتخاب کنند» (Brightman, 1933, p.156). براساس این قانون هر شخصی دارای توانایی‌ها و محدودیت‌های ویژه‌ای است که بواسطه آن‌ها، یگانه و بی‌همتاست و بهترین ارزش ممکن شخص تعیین می‌شود؛ بهترین ارزش ممکن شخص، نه آرمان‌های خیالی، غیرواقعی و دست نیافتنی است و نه ارزش‌های پایین؛ بلکه آن، آرمانی واقع بینانه است. این قانون، واقع‌گراست به این معنا که از شخص می‌خواهد نسبت به توانایی‌ها و محدودیت‌های خود واقع بین باشد و بهترین ارزش خود را براساس آن‌ها بنا سازد. ارزشی که چنین انتخاب شود، واقعی و دست نیافتنی است و رشد اخلاقی شخص را در پی دارد. البته، این قانون، ارزش خاصی را تجویز نمی‌کند؛ بلکه تنها ادعایش این است که هر شخصی باید به واسطه علم به توانایی و محدودیت‌های خود بهترین ارزش را تعیین کند و خلق نماید. علاوه بر این، وظایف و مسؤولیت‌های شخص نیز باید متناسب با توانایی‌ها و محدودیت‌های او باشد و هر شخصی، محدودیت‌هایی دارد. بنابراین، ما باید محدودیت‌های وی را در نظر بگیریم و بر این مبنا، وظایف و مسؤولیت‌های او را مشخص سازیم و رفتار او را مورد قضاوت اخلاقی قرار دهیم؛ مثلاً، شخص فلج، نسبت به تعقیب دزد مسؤولیتی ندارد یا کسی که شنا بلد نیست، مسؤول نجات شخصی که در حال غرق شدن است، نیست؛ در هر دو مورد، ذمّ اخلاقی، متوجه شخص نیست. از این رو، قانون بهترین گزینه ممکن، قانون تساهل^۲ نیز نام گرفته است. قانون بهترین گزینه ممکن بواسطه این تساهل، سخت‌گیری اخلاقی دیگر قوانین را تخفیف داده، تعادل می‌بخشد (Mounier, 1956, pp. 286-289; Bertocci & Millard, 1963, pp. 507-515; Buford, 1984, p. 164).

نظریه اخلاقی شخص‌گرا، وجود چند عامل را در دستیابی به این شناخت اساسی می‌داند؛ آزمایش و خطا، یکی از آن‌هاست. از دید شخص‌گرا، شخص، بازیگر است نه ناظر. شخص باید درگیر شود تا به شناخت دست یابد. بنابراین، تفکر انتزاعی و انزواگرا

1. The Law of the Best Possible
2. The Law of Tolerance

نمی‌تواند شناخت دقیقی از خود ارائه دهد. برای شناخت توانائی و محدودیت‌های خود باید خود را در آزمایشگاه واقعی زندگی آزمایش کرد. در این آزمایش، نقاط قوت و ضعف خود آشکار می‌گردد. خطا و شکست‌های شخص، توانائی و محدودیت وی را نشان می‌دهد. بنابراین، برای خلق بهترین گزینه ممکن باید آزمایش و خطا کرد. همچنین، رشد و تحول فضیلت راستگوئی، دوّمین عامل در شناخت توانائی و محدودیت‌های خود و خلق بهترین گزینه ممکن است. این فضیلت، شخص را در شناخت بهترین گزینه ممکن وی یاری می‌رساند. بنابراین، هرگاه این فضیلت رشد کند، واقع‌بینی شخص نیز رشد خواهد کرد. شخصی که این فضیلت را در خود پرورش دهد، توانائی و محدودیت‌هایش بر وی بیشتر و بهتر آشکار می‌گردد. شخص صادق، نسبت به ارزیابی توانایی‌ها و محدودیت‌های خود صادق است و خود را فریب نمی‌دهد. چنین شخصی، خود را آن‌گونه که هست، می‌پذیرد. وی، واقع‌بین است و واقعیت‌های وجودی خود را صادقانه ارزیابی می‌کند. هرگاه کسی از فضیلت راستگوئی برخوردار باشد، از بنا نهادن ارزش‌های خیالی و موهوم اجتناب می‌کند و بهترین گزینه ممکن خود را می‌آفریند. سرانجام، دیگری و راهنمائی‌های وی، عامل دیگری در شناخت توانائی و محدودیت‌های شخص است.

بر اساس مبانی انسان‌شناختی شخص‌گرایی، دیگری، نقش سازنده‌ای در رشد و تحول شخص ایفا می‌کند. یکی از موارد کاربرد این مبنا، ارزیابی و شناخت توانائی و محدودیت‌های خود است. شخص همیشه به تنهایی نمی‌تواند توانائی و محدودیت‌های خود را بشناسد. دیگری، آینه شخص است و بهتر او را می‌نمایاند. دیگری می‌تواند بواسطه علم به توانایی‌ها و محدودیت‌های شخص، او را در خلق بهترین گزینه ممکن یاری رساند. راهنمائی شخص می‌تواند هم به صورت غیر رسمی باشد و هم رسمی. راهنمائی غیر رسمی، توسط اعضاء خانواده، همسالان و دوستان شخص انجام می‌گیرد و راهنمائی رسمی توسط روان‌شناسان، روانکاوان، مشاوران، معلمان و... (Bertocci & Millard, 1963, pp.518-521).

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون بهترین گزینه ممکن

هر شخصی در طی زندگی خود ارزشی را بر سایر ارزش‌ها ترجیح می‌دهد. «تجربه»

ترجیح» یک ارزش، مناسب‌ترین مبنای تجربی برای قانون بهترین گزینه ممکن است. علاوه بر این، قانون بهترین گزینه ممکن، بیش از سایر قوانین، بر تجربه انتخاب آزاد استوار است؛ زیرا تجربه بهترین ارزش، مبتنی بر تجربه انتخاب است. در واقع، شخص بواسطه توانایی انتخاب می‌تواند ارزشی را بر سایر ارزش‌ها ترجیح دهد و بهترین گزینه ممکن خود را تجربه کند (Ibid, pp.159- 160).

اگر قانون بهترین گزینه ممکن معتبر نباشد، باید اراده کردن ارزشی که بهترین قضاوت شخص آن را ارزش پایین‌تر یا ارزش دست نیافتنی تلقی کرده است، درست باشد. در این حالت، قانون استقلال و قانون منطقی نقض می‌شود؛ قانون استقلال نقض می‌شود زیرا پایین‌ترین و دست نیافتنی‌ترین ارزش، ناظر بر آرمان معقول و پذیرفته شخص نیست. آرمان شخص نباید آنقدر پایین در نظر گرفته شود که برانگیزاننده نباشد و رشد اخلاقی شخص را در پی نداشته باشد و نباید آنقدر بالا دست و غیرواقعی در نظر گرفته شود که هیچ‌وقت نتوان به آن دست یافت. هم‌چنین، قانون منطقی نیز نقض می‌شود؛ زیرا آن‌چه را که بهترین ارزش شناخته‌ایم و اراده به آن تعلق گرفته است، نادیده گرفته می‌شود و به ارزش پایین‌تر یا دست نیافتنی‌تر گرایش پیدا کرده‌ایم. در این حالت، بهترین ارزش هم متعلق اراده است و هم متعلق اراده نیست (Brightman, 1933, pp.157-158).

قانون تعیین خصوصیات^۱

قانون تعیین خصوصیات، بیانگر آن است که «همه اشخاص باید در هر موقعیت خاصی، ارزش یا ارزش‌های آن موقعیت را رشد دهند» (Brightman, 1933, p.171). قانون تعیین خصوصیات، ارتباط تنگاتنگی با قانون بهترین گزینه ممکن دارد. اگر در قانون بهترین گزینه ممکن، ارزیابی و سنجش توانائی و محدودیت‌های شخص در خلق بهترین ارزش به وی کمک می‌کند، در قانون خاص بودن موقعیت، ارزیابی و سنجش موقعیتی که شخص در آن قرار دارد، به خلق بهترین ارزش وی یاری می‌رساند. چگونه می‌توان بهترین ارزش ممکن را بدون بررسی و مطالعه موقعیتی که در آن قرار داریم، تعیین

1. The Law of Specification

کرد؟! قانون تعیین خصوصیات، تعیین بهترین گزینه ممکن را بدون شناخت موقعیت خاص ناکافی می‌داند. براساس این قانون، اشخاص در موقعیت‌های عینی، تجربی و خاص قرار دارند که هر کدام متضمن ارزش‌های ویژه خود است. هر موقعیتی، یگانه و بی‌همتاست؛ بنابراین، منشأ تجارب ارزشی یگانه است. از این رو، ممکن است که چیزی در یک موقعیت خاصی ارزش باشد؛ اما در موقعیت دیگر، ضد ارزش. برای نمونه، در یک موقعیت، پول دادن به گدا ارزش است در حالی که در موقعیت دیگر، ضد ارزش. در واقع، تکثری از موقعیت‌ها وجود دارد که به یک دیگر کاهش ناپذیرند. از آنجا که موقعیت‌ها، متکثرند، ارزش‌های موجود در هر کدام نیز تکثر پیدا خواهند کرد. بر این اساس، قانون تعیین خصوصیات را قانون کثرت‌گرایی^۱ نیز خوانده‌اند. این خصیلت، قانون خاص بودن موقعیت را در برابر قانون ارزش‌های هماهنگ قرار می‌دهد؛ زیرا این قانون، به هماهنگی و وحدت ارزش‌ها اشاره دارد. بنابراین قانون ارزش‌های هماهنگ را نیز می‌توان قانون وحدت‌گرایی^۲ نام نهاد. علاوه بر این، موقعیت مورد نظر این قانون، ناظر به موقعیت کنونی و حال است؛ زیرا خصیلت تجربه موقعیت، ناظر بر زمان حال است. موقعیت‌های گذشته، تبدیل به «خاطره» گشته‌اند و موقعیت‌های آینده نیز «انتظارات» ما را تشکیل می‌دهند. گذشته، تعیین یافته است و تغییرناپذیر، حال، در حال تغییر است و آینده هنوز تعیین پیدا نکرده است. قانون تعیین خصوصیات، ناظر بر موقعیت فعلی در حال تغییر است. بر اساس آن، موقعیت فعلی، مناسبترین منبع برای ارزش‌های شخص و حیات اخلاقی وی می‌باشد. از این حیث، این قانون با قانون نتایج نیز تفاوت دارد؛ زیرا قانون نتایج، ناظر بر موقعیت آینده یا بعدی است. اساسی‌ترین نکته‌ای که از این قانون می‌آموزیم، این است که هیچ انتخاب و عملی نباید بدون نظر به موقعیت‌های خاص آن‌ها مورد داوری و ارزیابی قرار گیرد. براساس این قانون، درستی و نادرستی انتخاب و عمل را نباید به صورت انتزاعی و فرا موقعیتی تعیین کرد؛ این اوصاف اخلاقی، وابسته به موقعیت هستند (Bertocci & Brightman, 1933, pp.171-172; Millard, 1963, pp.532- 533; Buford, 1984, p.164).

2. The Law of Pluralism

3. The Law of Monism

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون تعیین خصوصیات

قانون تعیین خصوصیات با تجربه سازگار است. هر تجربه‌ای، زمانی است. از آنجا که هیچ‌آنی از آنات زمان کاملاً شبیه به هم نیستند، تجارب نیز کاملاً شبیه به هم نخواهد شد. به بیان دیگر، بی‌همتایی و یگانگی هر آنی، بی‌همتایی و یگانگی هر تجربه‌ای را در پی دارد. بنابراین، ما از تجارب متکثر و متنوع برخوردار هستیم. خصلت بی‌همتایی و یگانگی هر تجربه‌ای، مناسبترین مبنای این قانون است. علاوه بر این، اساسی‌ترین تجربه اخلاقی، تجربه اراده یا انتخاب است. انتخاب، بنیاد حیات اخلاقی است. انتخاب، فرایندی است در حال رشد و تحول؛ انتخاب، مانند جویباری، سیال و روان است. انتخاب‌های اخلاقی ما در آنات مختلف زمان، متفاوت هستند (Brightman, 1933, pp.173-174).

از یک سو، هر موقعیتی، یک مسأله است به این معنا که یا دربردارنده تناقضاتی است یا آرمان‌های ما را نقض می‌کند یا عمل را ایجاب می‌کند. در هر حالت، موقعیت، شخص را به درک کامل معنای آن فرا می‌خواند. به بیان دیگر، موقعیت، برانگیزاننده تأمل شخص و شناسایی آن است. موقعیت به عنوان مسأله، تعادل روانی شخص را بر هم می‌زند و تعادل‌یابی را ضرورت می‌بخشد. از سویی دیگر، چنانکه گفتیم، هر موقعیتی دربردارنده ارزش ویژه خود است. این ارزش، دو کارکرد دارد: مسأله را بهتر حل می‌کند و ارزش آن موقعیت را نیز حفظ می‌کند. بنابراین، باید تأمل و ارزیابی دقیقی انجام داد تا بتوان ارزش خاص موقعیت را کشف کرد و مسأله را حل نمود. حال، هرگاه ارزشی را انتخاب کنیم که خاص موقعیتی نباشد، هر سه قانون اخیر نقض خواهد شد؛ قانون ارزش‌های هماهنگ نقض می‌شود، زیرا ارزش انتخاب شده با ارزش خاص آن موقعیت هماهنگ نیست؛ قانون نتایج نیز نقض می‌شود؛ زیرا ارزش انتخاب شده، به نتیجه پذیرفته‌ای منتهی نمی‌شود به این معنا که آن، نه مسأله را حل می‌کند و نه ارزش آن موقعیت را حفظ می‌کند؛ سرانجام، قانون بهترین گزینه ممکن نیز نقض خواهد شد زیرا نتوانسته‌ایم بهترین ارزشی را انتخاب کنیم که مسأله را بهتر حل کند یا ارزش آن موقعیت را حفظ نماید (Brightman, 1933, pp.172-173).

قانون فراگیرترین هدف^۱

بر اساس این قانون، «همه اشخاص باید زندگی منسجم و هماهنگی را انتخاب کنند که در آن، گسترده‌ترین دامنه ممکن ارزش تحقق یابد» (Brightman, 1933, p.183). زندگی منسجم و هماهنگ، بیانگر «طرح زندگی» است و این فراگیرترین هدف و دربردارنده کثرتی از ارزش‌ها و آرمان‌های شخص است که انسجام و هماهنگی پیدا کرده‌اند. پس این قانون، ترکیبی از قانون ارزش‌های هماهنگ و تعیین خصوصیات است؛ یعنی، مانند قانون ارزش‌های هماهنگ به انسجام و هماهنگی میان ارزش‌ها و آرمان‌ها اشاره دارد، با این تفاوت که در این قانون ارزش‌ها یا آرمان‌ها در طرح یا ساختاری جامع به طور هماهنگ تبلور پیدا می‌کنند؛ در حالی که قانون ارزش‌های هماهنگ تنها ناظر بر ضرورت ایجاد انسجام میان ارزش‌ها و آرمان‌هاست و مانند قانون تعیین خصوصیات، به کثرتی از ارزش‌ها اشاره دارد و دربردارنده آن‌هاست با این تفاوت که این قانون معطوف به آینده است؛ در حالی که قانون تعیین خصوصیات، به حال و ارزش‌های فعلی اشاره دارد. این قانون، شخص را به وراء موقعیت فعلی فرا می‌خواند و به این نکته مهم اشاره دارد که حال، مهم است؛ اما غرق شدن در آن، به این معناست که شخص تنها با کثرتی از ارزش‌های یگانه مواجه است که با هم وحدت ندارند. این آینده‌نگری، جهت دهنده و معنابخش است. در واقع، فراگیرترین هدف، به زندگی شخص، ثبات و معنا می‌بخشد. علاوه بر این، آن، بیانگر چگونگی رشد شخص و مقصد آن است. این قانون از حیث تأکید بر آینده، شبیه به قانون نتایج است با این تفاوت که قانون فراگیرترین هدف، به دور دست‌ترین آینده نظر دارد؛ در حالی که قانون نتایج، به آینده نزدیک و نتایج قریب (Bertocci & Millard, 1963, pp.551-552; Buford, 1984, pp. 164-165).

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون فراگیرترین هدف

نظریه اخلاقی شخص‌گرا، برای این قانون، دو خاستگاه تجربی قائل است. نخست، از حیث تجربه روان‌شناختی، شخص از یکنواختی بیزار است؛ چون سرزندگی، خلاقیت و

1. The Law of the Most Inclusive End

فعالیت را از شخص می‌گیرد و شخص احساس بی‌هدفی، پوچی و بی‌معنایی می‌کند. برای گذر از این وضعیت، خلق فراگیرترین هدف یا طرح زندگی، مفیدترین راه حل است. دوّم، هر شخصی از گرایش‌های نسبتاً پایداری برخوردار است که می‌توان آن‌ها را غرایز، عادات، اهداف، بازتاب‌های شرطی و... خواند. از سویی دیگر، عواملی در فرد و اجتماع وجود دارد که مانع تحقق و بروز این گرایش‌ها هستند. در این حالت، تعادل روان‌شناختی شخص از بین می‌رود و احساس بی‌نظمی و پریشانی به وی دست می‌دهد. برای خروج از این وضعیت، فراگیرترین هدف یا طرح زندگی، راه حل مناسبی است (Brightman, 1933, pp.185-186).

قانون فراگیرترین هدف، دربردارنده ارزش‌ها و آرمان‌های منسجم و هماهنگ است. حال، اگر این قانون معتبر نباشد، قانون استقلال، نقض خواهد شد؛ زیرا پاره‌ای از آرمان‌های پذیرفته شده به طور ارادی تحقق نخواهند یافت و نادیده گرفته می‌شوند. به بیان دیگر، عدم تعیین آگاهانه و ارادی طرح زندگی «جامع و فراگیر»، پاره‌ای از آرمان‌های پذیرفته شده را از قلم می‌اندازند و پوشش نمی‌دهد. علاوه بر این، سرپیچی از قانون فراگیرترین هدف، نقض قانون ارزش‌های هماهنگ را نیز در پی خواهد داشت؛ زیرا قانون فراگیرترین هدف، تبلور و نمود ارزش‌ها و آرمان‌های «منسجم و هماهنگ» است. به بیان دیگر، انسجام و هماهنگی موجود در قانون ارزش‌های هماهنگ بدون وجود هدف یا طرح زندگی فراگیر، ناقص است؛ هدف یا طرح زندگی، ظرفی است که میل به وحدت دارد و هر مظهری را وحدت و انسجام می‌بخشد. بنابراین، این قانون، مکمل قانون ارزش‌های هماهنگ است و به انسجام و هماهنگی موردنظر آن یاری می‌رساند. سرانجام، اگر قانون فراگیرترین هدف درست نباشد، قانون تعیین خصوصیات نیز نقض خواهد شد؛ زیرا ارزش‌های خاص پاره‌ای از موقعیت‌ها نادیده گرفته می‌شود. چنانکه اشاره شد، قانون تعیین خصوصیات، ناظر بر کثرت ارزش‌هاست. بنابراین، اگر قانونی وجود نداشته باشد که همه این ارزش‌ها را گرد هم آورد، پاره‌ای از آن‌ها نادیده گرفته می‌شود (Ibid, pp.184-185).

قوانین شخص‌گرا

قوانین شخص‌گرا، عینی‌ترین قوانین هستند به این دلیل که متعلق آن‌ها، خود «شخص»

عینی یا انضمامی است. از آنجا که هر شخصی، یک کُل یا تمامیت است، قوانین شخص-گرا، کُل نگر هستند و کُلّیت شخص اخلاقی را متعلق قوانین اخلاقی می‌داند. خصلت کُل-نگری قوانین شخص‌گرا، آن‌ها را از قوانین صوری و ارزش‌شناختی متمایز می‌سازد. این سخن بدان معناست که این قوانین، جزء نگر هستند. قوانین صوری و ارزش‌شناختی تنها با جزء یا بخشی از شخص سروکار دارند؛ قوانین صوری، به «اراده» می‌پردازند و قوانین ارزش‌شناختی، به «ارزش‌هائی» که اراده باید انتخاب کند (Ibid: p 204).

قانون فردگرایی^۱

فلسفه شخص‌گرایی، اصالت را به شخص فردی می‌دهد و جامعه را امری اعتباری می‌داند. در این قانون، فرد، جزئی از کُل یا جامعه نیست؛ بلکه خود کُل است؛ یک کُل عینی و انضمامی که تنها او واقعیت دارد. جامعه جز «نامی» برای روابط اشخاص فردی نیست. پس وظیفه و مسؤولیت متوجه اوست نه جامعه. طبق قانون فردگرایی، هر شخص فردی، وظایف و مسؤولیت‌هایی دارد که نخستین آن‌ها، وظیفه یا مسؤولیت نسبت به «خود» است. اشخاص فردی و عینی، در قبال خود مسؤولیت دارند؛ هر شخص فردی، یک واحد یا تمامیت اخلاقی است که مسؤول تحقق «بیشترین میزان ارزش و خیر» برای خود و «رشد و تحول خویش» است. به بیان دیگر، هر شخص فردی باید در تجربه خود بیشترین میزان ارزش را تحقق بخشد که از این طریق، بتواند با قوانین اخلاقی هماهنگ باشد. این قانون، از اشخاص فردی می‌خواهد که به دنبال تحقق بیشتر ارزش‌ها و خوشبختی خود باشند. آن‌ها برای رشد و تعالی خود نباید از هیچ کوششی فروگذاری کنند. هر شخص فردی، مسؤول است که به داشته‌های خود قانع نباشد و برای کسب داشته‌های بیشتر دوباره تلاش کند. پیام قانون فردگرایی این است که خودت را در نظر داشته باش و متحول بساز (Bowne, 1892, p.209; Brightman, 1933, pp.204-206; Bertocci & Millard, 1963, pp.571-574; Buford, 1984, p.165). نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، این است که اصطلاح «فرد» که در این قانون به کار رفته است، بیانگر معنا و اشاراتی نیست که ایدئولوژی فردگرایی مدّ نظر دارد. در ایدئولوژی فردگرایی، فرد، درمقابل جمع قرار دارد

1. The Law of Individualism

و جزئی از کل است؛ در حالی که در قانون فرد گرایی، فرد، کل یا تمامیت اخلاقی است.

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون فرد گرایی

این قانون، از سه مبنای تجربی برخوردار است. نخست، قانون فرد گرایی، تحقق «ارزش» را از هر شخص فردی مطالبه می‌کند. از حیث تأکید بر ارزش، مبنای تجربی مناسبی برای این قانون فراهم می‌آید؛ زیرا هر شخص فردی، در طی زندگی خود، چیزهای زیادی را می‌خواهد یا دوست می‌دارد. دوّم، از حیث روان‌شناختی، هر شخص فردی، حبّ ذات دارد. هر شخصی، در زندگی خود، چنین حبّی را تجربه کرده است. سوّم، بر اساس مبانی انسان‌شناختی شخص‌گرا، شخص، وحدت یا کلیت است. از آنجا که قانون فرد گرایی بر شخص تأکید دارد، تجربه وحدت یا کلیت خود، مبنای تجربی دیگری برای آن فراهم می‌آورد. بر این اساس، هرگاه کسی وحدت یا کلیت خود را تجربه کند، به شخص بودن خود آگاهی پیدا می‌کند. در این حالت، شخص، این تجربه را به «من» تعبیر می‌کند. بنابراین، تجربه شخص یا من، مبنای تجربی مناسبی برای قانون فرد گرایی فراهم می‌آورد (Brightman, 1933, pp.206-208).

اگر قانون فرد گرایی معتبر نباشد، اشخاص دیگری باید ارزش‌های شخص را تحقّق بخشند. در این حالت، قانون استقلال و قانون بهترین گزینه ممکن، نقض خواهد شد؛ قانون استقلال نقض می‌شود؛ زیرا شخص فردی هیچ «کنترلی» بر ارزش‌های تحقّق یافته زندگی خود اعمال نکرده است. قانون بهترین گزینه ممکن نیز نقض می‌شود؛ زیرا اگر شخص فردی به آنچه دارد، اکتفا کند و به «بیشترین» میزان ارزش زندگی خود که توانایی نیل به آن را دارد، توجّه نداشته باشد، بهترین ارزش را فروگذار کرده است و به ارزش‌های پایین‌تر قانع گشته است (Ibid, p.206).

قانون دگردوستی^۱

قانون دگردوستی، به وظایف و مسؤولیت هر شخص نسبت به تحقّق ارزش‌های شخص دیگر اشاره دارد؛ یعنی هر شخصی باید به اهداف سایر اشخاص احترام بگذارد و تا

1. The Law of Altruism

اندازهٔ ممکن، در خلق و برخورداری ارزش‌های مشترک^۱ با دیگران مشارکت کند. این قانون، دو بخش دارد. بخش اول، بیانگر تقویت احترام است. اخلاق احترام، بر رویکرد خاصی نسبت به دیگری استوار است. در این نوع اخلاق، دیگری، «من» دیگر است. دیگری، مانند من، شخص است. بنابراین، دیگری، منبع راز، آزادی و خلاقیت است. شخص دیگر، مانند من، از حقوق مشابهی برخوردار است که من موظف به رعایت آن‌ها هستم. این نوع اخلاق، درک متقابل و همدلی با دیگری را تجویز می‌کند. بر اساس آن، «شخص آنچه را برای خود می‌خواهد، باید برای شخص دیگر نیز بخواهد.» در این اخلاق، شخص دیگر، به خودی خود هدف است؛ چون شخص است. بنابراین، نباید با او «تنها» به عنوان ابزار یا وسیله برخورد کرد. واژه «تنها»، بیانگر این مطلب مهم است که این قانون، مخالف انتفاع از دیگری نیست؛ بلکه با این رویکرد مخالف است که با دیگری فقط به عنوان ابزار کسب ارزش‌های خود برخورد شود. این بخش از قانون دگردوستی، با جهت‌گیری دینی- مسیحی شخص‌گرایی متناظر است و یادآور آموزهٔ مسیحی عشق و محبت به دیگران است. همچنین، این بخش، الهام گرفته از شکل جدید این آموزه در اصل اخلاقی کانت است که بر اساس آن باید با انسان به عنوان یک هدف رفتار کرد نه صرفاً به عنوان یک ابزار. طبق بخش دوم این قانون، هر شخصی باید در تجربهٔ بیشترین میزان ارزش، به دیگری یاری رساند. هر شخصی باید در آفرینش ارزش‌های مشترک، همکاری و مشارکت داشته باشد؛ زیرا تحقق این نوع ارزش‌ها جز از این طریق امکان‌پذیر نیست. طبق این قانون، درست است که ارزش «برای» شخص فردی وجود دارد و شخص، مرکز آن است؛ اما زمینهٔ ارزش، اجتماعی است؛ به این معنا که از طریق روابط اجتماعی خلق می‌شود. بنابراین در تحلیل نهایی، ارزش‌های مشترک و اجتماعی، ارزش‌های فردی هستند که در روابط اجتماعی شکل می‌گیرند. بر این اساس، قانون دگردوستی، فراخوان هر شخصی به نقش‌آفرینی در تحقق بیشترین میزان ارزش برای دیگری است. این قانون، بیانگر گذر از خود و ایثار برای تحقق ارزش‌های دیگری است. بنابراین، قانون دگردوستی، نافی خودخواهی و تمرکز «محض» بر خویشتن است. با این وجود، نباید این قانون را یک سویه تفسیر کرد به این معنا که گذر از خود و تلاش

2. Shared Values

برای تحقق ارزش‌های دیگری، تنها به نفع دیگری است و شخص هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برد. قانون دگردوستی، بیانگر رابطه دوسویه است؛ به این معنا که تحقق ارزش‌های دیگری، تحقق ارزش شخص نیز هست؛ زیرا اگر بپذیریم که ارزش‌ها در زمینه اجتماعی خلق می‌شوند، ارزش‌های شخص نیز مشمول این قاعده خواهد شد. بنابراین، درست است که در قانون دگردوستی، به تجربه بیشترین میزان ارزش در شخص دیگر توجه می‌شود؛ اما این تجربه، به تحقق بیشترین میزان ارزش خود شخص نیز منتهی می‌شود. از این رو، می‌توان گفت، قانون دگردوستی، مکمل قانون فردگرایی و قابل جمع با آن است؛ به این معنا که تجربه بیشترین میزان ارزش شخص، درگرو مشارکت اجتماعی، گذر از خود و تلاش برای تجربه بیشترین میزان ارزش شخص دیگر است. هرگاه شخص فردی برای تجربه ارزش دیگری، مشارکت و همکاری کند، وارد شبکه اجتماعی می‌شود که به تحقق بیشترین ارزش‌های خود او نیز کمک می‌کند (Mounier, 1956, pp.293-296; Bowne, 1892, p.210; Brightman, 1933, pp.223-227; Bertocci & Millard, 1963, pp.597 & 600-603; Buford, 1984, p.165).

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون دگردوستی

شواهد تجربی زیادی برای تأیید این قانون وجود دارد. غریزه مادرانه^۱، علاقه فرد به دیگران، تمایل معاشرتی^۲ و... نمونه‌های تجربی هستند که می‌توانند مبنای مناسبی برای قانون دگردوستی باشند (Brightman, 1933, p. 226).

از آنجا که قانون دگردوستی، مکمل قانون فردگرایی است؛ بنابراین هرگاه شخصی از قانون دگردوستی پیروی نکند، از قانون فردگرایی سرپیچی کرده است؛ زیرا نتوانسته است که بیشترین میزان ارزش خود را تجربه کند و به طور ارادی خود را از آن محروم ساخته است. به بیان دیگر، تجربه بیشترین میزان ارزش شخص، درگرو مشارکت اجتماعی و تلاش برای تجربه بیشترین میزان ارزش شخص دیگر است و اگر شخص از

1. Maternal Instinct
2. Gregarious Tendency

این رهنمود امتناع‌کننده، بیشترین میزان ارزش را تجربه نمی‌کند و از این‌رو، قانون فردگرایی نقض می‌شود. علاوه بر این، هرگاه قانون دگردوستی درست نباشد، شخص، قانون فراگیرترین هدف را نیز نقض کرده است. چنانکه توضیح دادیم، قانون فراگیرترین هدف یا طرح زندگی، دربردارنده کثرتی از ارزش‌های هماهنگ شخصی است. حال اگر شخصی از قانون دگردوستی پیروی نکند، از تجربه بیشترین میزان ارزش محروم خواهد ماند. در این حالت، فراگیرترین هدف وی، فراگیرترین نخواهد بود و طرح زندگی وی ناقص می‌شود. به بیان دیگر، نقض قانون دگردوستی، نقض قانون فردگرایی و آن هم نقض قانون فراگیرترین هدف است (Ibid, pp.225-226).

قانون آرمان شخصیت^۱

براساس قانون آرمان شخصیت، همه اشخاص باید تمامی اعمالشان را برحسب تصوّر آرمانی خود در باب آنچه کلیت شخصیت‌شان از حیث فردی و اجتماعی باید بشود، ارزیابی کنند. این قانون ناظر بر ضرورت و اهمیت «آرمان» در حیات اخلاقی هر شخصی است. طبق این قانون، آرمان، جهت و مسیر تحوّل اخلاقی هر شخص را مشخص می‌کند و بیانگر کامل‌ترین درجه خود شکوفایی شخص در اجتماع است. آرمان، اعمال شخص را هدایت می‌کند و توانایی ارزیابی آن‌ها را به شخص می‌دهد. اینجا، ذکر دو نکته ضروری است: نخست، منظور این قانون از شخصیت، شخص است، نه شخصیت به معنای روانشناختی؛ دوم، آرمان، ناظر بر شخص است. شخص، کلیتی است که به عنوان واحد اخلاقی اجتماع در نظر گرفته می‌شود. از این حیث، می‌توان دریافت که آرمان، غیر از فراگیرترین هدف است؛ زیرا آرمان، ناظر بر کلیت شخص یا تمامی ابعاد وی است؛ در حالی که فراگیرترین هدف، ناظر بر بخشی از آن، یعنی، ارزش‌هایی که اراده باید انتخاب کند. علاوه بر این، از آنجا که شخص، عینی‌ترین تمامیت است، آرمان وی نیز عینی‌ترین خواهد بود. بنابراین، آرمان شخص نسبت به فراگیرترین هدف، عینی‌تر و مشخص‌تر است (Brightman, 1933, pp.242 & 244-245; Bertocci & Millard, 1963, p.617; Buford, 1984, p.166).

1. The Law of the Ideal of Personality

مبنای تجربی و اثبات عقلی قانون آرمان شخصیت

از آنجا که قانون آرمان شخصیت ناظر بر آرمان شخص است، شخص در کلیت خود باید آرمان را انتخاب کند و از آن پیروی نماید. بنابراین در این قانون، شخص، نقش محوری دارد. شخص، با تجربه سازگار است و وحدت یا کلیت تجربه شده آگاهی است. شخص، یک واقعیت تجربی است که هر کدام از ما به طور مستقیم و حضوری به آن علم دارد. این تجربه، مناسبترین مبنا برای قانون آرمان شخصیت است. علاوه بر این، فعالیتی که در تجربه ما روی می‌دهد، معطوف به طرح عمل یا آرمان است. هر شخص تجربه شده‌ای، عامل است و هر عاملی، هدفمند است. بنابراین، عمل یا فعالیت تجربه شده، رو به سوی هدف یا آرمانی دارد؛ هر عمل تجربه شده‌ای، عمل شخصی هدفمند است. از این رو، جهت‌مندی عمل شخصی، دوّمین مبنای تجربی قانون آرمان شخصیت است (Brightman, 1933, p.243).

قانون آرمان شخصیت، به ضرورت وجود آرمان در تحول اخلاقی اشاره دارد. اگر قانون آرمان شخصیت معتبر نباشد، قانون ارزش‌های هماهنگ نقض خواهد شد؛ زیرا وحدت و هماهنگی ارزش‌ها بوجود نمی‌آید. از یک سو، قانون ارزش‌های هماهنگ، وحدت و هماهنگی ارزش‌ها را الزامی می‌کند. از سوی دیگر وجود آرمان، زمینه مناسبی برای ایجاد چنین وحدت و هماهنگی است؛ زیرا هر آرمانی وحدت‌دهنده است. حال اگر قانون آرمان شخصیت، که وجود آرمان را تجویز می‌کند، معتبر نباشد، آرمانی وجود نخواهد داشت که به ارزش‌ها و تجارب ارزشی وحدت و هماهنگی ببخشد و این آشکارا نقض قانون ارزش‌های هماهنگ است. علاوه بر این، اگر قانون آرمان شخصیت درست نباشد، قوانین فردگرایی و دگردوستی نیز نقض خواهد شد؛ زیرا تحقق آرمان در تجربه فردی و اجتماعی الزامی نخواهد شد. از یک سو آرمان ناظر بر تمامیت شخص است، از سوی دیگر هر شخصی هم از حیث فردی و هم از حیث اجتماعی نیازمند آرمان است؛ زیرا بدون آرمان، جهت‌گیری و ارزیابی این دو حیثیت امکان‌پذیر نیست. حال، اگر قانون آرمان شخصیت درست نباشد، شخص هم از حیث فردی و هم از حیث اجتماعی، فاقد آرمان خواهد شد که این آشکارا نقض دو قانون فردگرایی و دگردوستی است (Ibid, p.248).

نقد نظام قوانین اخلاقی شخص‌گرا

چنانکه نشان داده شد، فلسفه شخص‌گرایی به مجموعه معینی از قوانین اخلاقی اعتقاد دارد. قوانین اخلاقی، اصول کلی راهنمای شخص در موقعیت انتخاب هستند. قوانین اخلاقی، تعیین‌کننده درستی یک انتخاب و تجویز کننده اقدام به آن هستند. مطالعه حاضر، یکی از چالش‌های جدی نظریه اخلاقی شخص‌گرا را نظام قوانین اخلاقی و جایگاه آن‌ها در این نظریه می‌داند. چالش قوانین اخلاقی از جایی آغاز می‌شود که نظریه اخلاقی شخص‌گرا، به منش اهمیت می‌دهد. شخص‌گرا، منش را جزء «ارزش‌های آرمانی کلی» می‌داند. از دید وی، منش، الگوی پیچیده‌ای از فضایل اخلاقی است. در واقع، حیات شخص، تجلی منش یا تخلق او به فضایل اخلاقی است. شخص‌گرا، فضیلت اخلاقی را صفت شخصیت می‌داند؛ اما صفتی که محصول انتخاب شخص باشد. صفت شخصیت انتخاب شده، ملکه‌ای یا الگوی رفتاری معینی است که در موقعیت‌های مختلف ظهور می‌کند و بواسطه آن می‌توان رفتار شخص را پیش‌بینی کرد. شخص‌گرا، زمانی صفات شخصیت را فضیلت اخلاقی می‌داند که محصول انتخاب شخص و نقش‌آفرینی وی باشند، نه زاییده وراثت و محیط به تنهایی. وی معتقد است که روانشناسی شخصیت دچار این خطای بنیادی شده است که صفات شخصیت را تنها بر حسب وراثت و محیط تبیین می‌کنند و آزادی انتخاب را به عنوان امری ذهنی حذف می‌کنند. در مقابل شخص‌گرایی، از روانشناسی شخصیت فراتر می‌رود و عنصر بنیادی آزادی انتخاب را اضافه می‌کند. بنابراین، صفت را باید بر اساس سه گانه «وراثت»، «محیط» و «آزادی انتخاب» تبیین کرد که در این میان، مورد اخیر، شخصی‌ترین است (Brightman, 1933, pp.117-118; Bertocci & Millard, 1963, pp.375;) (Mounier, 1956, pp.9-10 & 14-16).

این سخنان، بیانگر آن هستند که نظریه اخلاق شخص‌گرا، «فضیلت‌محور» است و در اخلاق فضیلت طبقه‌بندی می‌شود. مطالعه حاضر همین خصلت فضیلتی نظریه اخلاقی شخص‌گرا را نقطه چالش‌پذیر آن می‌داند. یکی از ویژگی‌های فضیلت اخلاقی این است که شخص فضیلت‌مند بواسطه آن است که طی طریق می‌کند. در این رویکرد، فضیلت اخلاقی شخص هم راهنمای وی در موقعیت انتخاب است و هم تجویز کننده اقدام به

آن. فضیلت اخلاقی بواسطه برخورداری از خصلت تأملی، هدایتگر شخص در موقعیت انتخاب است. در واقع، شخص فضیلتمند بواسطه منش خود است که درستی و نادرستی انتخاب خود را تشخیص می‌دهد. با این وصف، وجود قوانین اخلاقی چه ضرورتی دارند؟ منش شخص چه نقیصه‌ای دارد که قوانین اخلاقی درصدد جبران آن هستند؟ اگر منش شخص هدایتگر وی در موقعیت‌های انتخاب باشد، آیا نقش قوانین اخلاقی به عنوان راهنمای شخص در موقعیت‌های انتخاب زائد نخواهد بود؟

در حقیقت، نظریه اخلاقی شخص گرا نسبت میان منش و قوانین اخلاقی را روشن نکرده است. در این نظریه آشکار نشده است که قوانین اخلاقی چه کمکی به منش شخص می‌کنند. این مطالعه بر آن است که اگر منش شخص هدایتگر و تجویز کننده انتخاب و عمل شخص باشد، نیازی به هدایت و تجویز قوانین اخلاقی نیست. در نظریه‌های فضیلت‌گرائی چون اخلاق ارسطو، این نکته تأیید می‌شود.

«در نظریه ارسطو، قوانین مدون و معین اخلاقی وجود ندارد که فاعل بتواند بر اساس آنها عمل کند و فاعل فضیلتمند نیز فردی نیست که مطابق اصول خاصی عمل نماید، بلکه در نظر وی ملکات نفسانی یا فضایل، در حالی که از حد تمایل صرف و انگیزش برای عمل فراتر می‌روند بر عقل عملی تأثیر گذاشته و هادی تأملات عقلانی فاعلند به گونه‌ای که فاعل بدون منش اخلاقی نمی‌تواند تشخیص دهد که چه افعالی خوب یا بد است و چه اعمالی را باید یا نباید انجام داد» (خزاعی، ۱۳۸۴، ص ۶۶).

این مطلب، در باب نظریه اخلاق فضیلت شخص‌گرا نیز صادق است. در این نظریه نیز می‌توان گفت که منش و فضایل اخلاقی شخص است که درستی و نادرستی انتخاب و عمل را تشخیص می‌دهد، نه قوانین اخلاقی. بر این اساس گنجاندن قوانین و اصول اخلاقی در چارچوب نظریه اخلاق فضیلت شخص‌گرا نه تنها امتیاز نیست؛ بلکه برای آن‌ها چالش زائد بودن را در پی دارد.

نقد فوق، ناظر به زائد بودن نقش هدایتگری و تجویز کنندگی قوانین اخلاقی در یک نظام اخلاقی فضیلت‌گراست؛ اما در باب خود ادعای هدایتگری قوانین اخلاقی چیزی را بیان نکرده است. آیا قوانین اخلاقی واقعاً می‌توانند هدایتگر شخص در یک موقعیت انتخاب باشند؟ آیا قوانین اخلاقی که ذاتاً عام هستند می‌توانند بر یک موقعیت خاص و

ویژه اطلاق شوند؟ مطالعه حاضر از منظر خاص‌گرایی^۱ به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد. براساس این منظر، قضاوت اخلاقی نیازمند به‌کارگیری قوانین و اصول اخلاقی نیست (Westphal, 2012, p.3). فرض اصلی خاص‌گرایی این است که در موقعیت خاصی، قضاوت اخلاقی توسط قوانین و اصول اخلاقی عامی انجام نمی‌پذیرد. خاص‌گرا معتقد است در مورد قضاوت و توجیه اخلاقی، توجه به مورد خاص یا ویژگی‌های خاص موقعیت اولویت دارد، نه توسط به اصول عام (Blustein, 1997, pp.136-139). اصلی‌ترین دلیل خاص‌گرایی برای عدم کفایت قوانین اخلاقی عام این است که برای کاربرد یک اصل در موقعیت خاصی باید آن را تا اندازه‌ای خاص کرد که بتواند با ویژگی‌های آن موقعیت متناسب شود و از این رو، راهنمای عمل واقع‌گردد؛ اما از آنجا که هر موقعیتی یگانه است و ویژگی‌های این موقعیت در موقعیت دیگری وجود ندارد، این اصل در موقعیت‌های بعدی کاربرد ندارد؛ قانونی که متناسب با موقعیتی شد، خاص همان موقعیت است و از عمومیت و کلیت خارج می‌شود. به بیان دیگر، قوانین اخلاقی یا محدود به موقعیت خاص هستند که در این حالت، عام نیستند یا محدود به موقعیت خاص نیستند که در این حالت، ابزار مناسبی برای قضاوت و توجیه اخلاقی در موقعیت خاصی نیستند (Ibid, pp.140).

اگر قوانین اخلاقی را ذاتاً عام بدانیم و موقعیت را ذاتاً خاص و بی‌همتا، چنانکه قانون تعیین خصوصیات نیز این گونه حکم می‌کند، خصلت ذاتی عمومیت از قوانین اخلاقی انفکاک‌ناپذیر است؛ زیرا هر امر ذاتی انفکاک‌ناپذیر است و چون چنین باشد، قوانین اخلاقی عام، هدایتگر مناسبی برای موقعیت‌های خاص نیستند. از این رو، برای ارائه قضاوت و توجیه اخلاقی درست، تنها فهم پیچیدگی‌های موقعیت خاص و درک روابط میان ویژگی‌های آن موقعیت کافی است.

مطالعه حاضر نشان می‌دهد اگرچه پذیرفتنی است که قوانین اخلاقی، ابزار مناسبی برای قضاوت اخلاقی و از این رو، هدایتگری و تعیین صدق انتخاب نیستند؛ اما این سخن ایجاب نمی‌کند که کلیت قوانین اخلاقی را کنار بگذاریم. به بیان دیگر، می‌توان تفسیر

دیگری از «نقش» قوانین اخلاقی ارائه داد که بر اساس آن، هم منظومه قوانین اخلاقی حفظ می‌شود و هم دلالت‌های دیدگاه خاص‌گرایی دنبال می‌شود. این سخن بدان معناست که هم وجود قوانین اخلاقی ضروری است و اهمیت دارد و هم چالش‌های بیان شده توسط خاص‌گرایی درست است. به بیان دیگر، باید شکلی از خاص‌گرایی را ارائه داد که در آن، نظام قوانین اخلاقی شخص‌گرا به خوبی گنجانده می‌شود. این امکان به‌ویژه از سوی کسانی چون کالیتی^۱ و هولتن^۲ تأیید شده است. از دید آن‌ها، معقول است که قرائتی از خاص‌گرایی ارائه شود که طبق آن، خاص‌گرایی و دلالت‌های آن با قوانین اخلاقی قابل جمع باشد (Cullity & Holton, 2002, p.191).

بلاستین^۳ به‌خوبی این امکان را نشان می‌دهد. طرح بلاستین نه تنها قوانین اخلاقی را با خاص‌گرایی جمع می‌کند؛ بلکه نسبت این قوانین را با منش نیز نشان می‌دهد، موضوعی که در نظریه اخلاقی شخص‌گرا مغفول واقع شده بود. از دید وی، خاص‌گرایی در این نکته که قوانین و اصول اخلاقی نمی‌توانند ابزار مناسبی برای قضاوت اخلاقی و راهنمای شخص در موقعیت خاص باشد، طریق صواب را طی کرده است؛ اما این ایده نباید باعث نادیده گرفتن قوانین اخلاقی شود. بلاستین بر این باور است که قوانین اخلاقی، اصول تجویزکننده انتخاب و عمل نیستند؛ بلکه سازنده هویت اخلاقی شخص هستند. قوانین اخلاقی، دستورالعمل عام زیستن هستند نه هدایتگر اعمال خاصی. از دید وی، قوانین اخلاقی به عنوان سازنده هویت اخلاقی، «بخشی» از منش یا فضیلت اخلاقی شخص هستند. این سخن بدان معناست که قوانین و اصول اخلاقی به شخص فضیلتمند شیوه و سبک خوب زیستن را می‌آموزند. در واقع، زیستن بر مبنای این قوانین، شیوه خوب بودن است. قوانین اخلاقی از آن رو در خوب زیستن شخص مشارکت دارند که به وی «وحدت شخصیت» می‌بخشند. به بیان دقیق‌تر، قوانین اخلاقی، هدایتگر و تجویزکننده اعمال معینی نیستند؛ بلکه وحدت آفرین هستند؛ قوانین اخلاقی، به شخص هویت اخلاقی می‌بخشند. بلاستین بر آن است که وحدت و انسجام ناشی از قوانین

۱. Cullity

۲. Holton

۳. Blustein

اخلاقی، بنیاد مناسبی برای ایده‌های اخلاقی چون اعتماد، دوستی و عشق هستند (Blustein, 1997, pp.147-155).

آموزه بلاستین در چارچوب قوانین اخلاقی شخص‌گرایی قابل کاربرد است. بر اساس این آموزه، قوانین اخلاقی شخص‌گرایی، نقش جدید «وحدت بخشی» را پیدا می‌کنند. اعطای این نقش به منزله ارائه اصلاحی برای قوانین اخلاقی و از این‌رو، توسعه دیدگاه اخلاقی شخص‌گراست. شخص‌گرایی به هماهنگی و وحدت شخصیت بسیار اهمیت می‌دهد. علاوه بر این، با اتخاذ رویکردی کل‌نگرانه و نظام‌مند به قوانین اخلاقی، تحقق آرمان وحدت شخصیت را در نظر دارد. همچنین، وجود قوانینی چون قانون ارزش‌های هماهنگ، قانون فراگیرترین هدف و قانون آرمان شخصیت، زمینه مناسبی برای این آرمان است. با توجه به طرح بلاستین، می‌توان گفت، قوانین اخلاقی مطرح شده در فلسفه شخص‌گرایی، بخشی از منش شخص هستند به این معنا که به شخصیت وی، انسجام، وحدت و هویت اخلاقی می‌بخشند. این قوانین نه به عنوان راهنمای انتخاب در موقعیت خاص، بلکه به منزله سازنده وحدت و هویت اخلاقی شخص در حیات اخلاقی وی مشارکت می‌کنند. از آنجا که حیات منشی دغدغه خوب بودن شخص و شکوفایی وی را دارد و این قوانین نیز بخشی از حیات منشی شخص هستند پس قوانین اخلاقی، ابزار مناسبی برای خوب بودن و شکوفایی شخص هستند. بنابراین هرگاه قوانین اخلاقی شخص‌گرایی را به عنوان اصول وحدت بخش در نظر آوریم، هم چالش عدم تناسب با موقعیت خاص برطرف می‌شود و هم نسبت آن‌ها با منش یا فضیلت اخلاقی شخص مشخص می‌شود و از این‌رو، آن‌ها زائد نخواهند بود.

نتیجه‌گیری

چنانکه اشاره شد، در تاریخ اخلاق نسبت به قوانین و اصول اخلاقی، دو گانه‌انگاری سفت و سختی حاکم است که بر اساس آن، قوانین صوری و ذهنی با قوانین ارزش‌شناختی و عینی غیرقابل جمع است. از این‌رو، منطق «یا این یا آن» بر قوانین اخلاقی غلبه دارد؛ به این معنا که باید یا از قوانین صوری و ذهنی پیروی کرد یا از قوانین ارزش‌شناختی و عینی. این مواجهه اشکال‌هایی دارد که نظریه اخلاقی را به سوی فرارفتن از این دو گانه‌انگاری پیش می‌برد. مطالعه حاضر ادعا دارد که می‌توان شکلی از

قوانین اخلاقی را ارائه داد که در آن، این نوع دوگانه‌انگاری وجود ندارد و قوانین صوری و ارزش‌شناختی با هم جمع می‌شوند. نظام قوانین اخلاقی شخص‌گرا، شاهی برای اثبات این ادعاست. نظریه اخلاقی شخص‌گرا با اتخاذ رویکردی کل‌نگرانه نسبت به قوانین اخلاقی، نظامی از این قوانین را ارائه می‌دهد که در آن، قوانین صوری و ارزش‌شناختی به طور هماهنگ و سازوار کنارهم قرار می‌گیرند. گرایش به کل‌نگری و عرضه نظام‌مند قوانین اخلاقی را می‌توان در اثبات عقلانی قوانین اخلاقی جستجو کرد. برای نمونه، نظریه اخلاقی شخص‌گرا با تکیه بر قوانین صوری، قوانین ارزش‌شناختی را اثبات می‌کند تا از این طریق، وابستگی، ارتباط و قابل جمع بودن آن‌ها را نشان دهد. علاوه بر این، نقش آفرینی نظریه اخلاقی شخص‌گرا تنها محدود به باهم‌نگری قوانین صوری و ارزش‌شناختی نیست؛ بلکه این نظریه در دو جنبه دیگر نیز دست به ابداع زده است؛ نخست به فهرست قوانین صوری و ارزش‌شناختی، قوانین جدیدی افزوده است. دوم، طبقه قوانین شخص‌گرا را به این دو طبقه اضافه کرده است. بنابراین نظریه اخلاقی شخص‌گرا، فهرستی از قوانین اخلاقی را ارائه داد که می‌تواند دامنه‌ای از ذهنی‌ترین قوانین تا عینی‌ترین آن‌ها را فراگیرد.

اگرچه نظام قوانین اخلاقی شخص‌گرا، امتیازها و نقاط قوتی دارد؛ لکن از چالش‌ها و کاستی‌هایی نیز برخوردار است. چنانکه بیان شد این چالش‌ها زمانی مطرح می‌شوند که اخلاق شخص‌گرا، منشی و فضیلت محور است. بر اساس این رویکرد، منش و فضیلت اخلاقی شخص، راهنمای وی در موقعیت انتخاب هستند. با این وصف، نیاز به قوانین اخلاقی به عنوان اصول راهنمای انتخاب موجه نیست. از این‌رو، در چنین رویکردی، قوانین اخلاقی زائد خواهند بود. علاوه بر این، خود ادعای راهنما بودن قوانین اخلاقی نیز چالش‌پذیر است؛ زیرا خصلت کلی و عام قوانین مانع از تحقق نقش راهنمای آن‌ها در موقعیت‌های انتخاب خاص می‌شود. بنابراین از حیث این دو جنبه، نظریه اخلاقی شخص‌گرا با چالش‌هایی جدی مواجه است. با وجود این مطالعه حاضر بیانگر این است که می‌توان از این چالش‌ها برون رفت. از دید آن، هرگاه برای قوانین اخلاقی، نقش وحدت بخشی قابل‌باشیم، هم این قوانین را به نحو معناداری در چارچوب اخلاق منش یا فضیلت گنجانده‌ایم و هم کفایت اخلاقی آن‌ها را تقویت کرده‌ایم.

منابع

- خزاعی، زهرا، (۱۳۸۴)، «ارسطو، هیوم و اخلاق فضیلت»، *اندیشه دینی*، پیاپی ۱۴، صص ۶۱-۷۴.
- شرف، رهام، (۱۳۹۱)، «ارزیابی نسبی‌گرایی اخلاقی از منظر اخلاق اسلامی»، *پژوهش‌های اخلاقی*، سال دوم، شماره چهارم، صص ۱۷۸-۱۵۷.
- کاپلستون، فردریک، (۱۳۸۴)، *فلسفه معاصر*، ترجمه علی اصغر حلبی، زوآر.
- Bertocci, P. A. & Millard, R. M. (1963), *Personality & the good: Psychological & ethical perspectives*, David Mc Kay, New York.
- Blustein, J. (1997), "Character-Principlism & The Particularity Objection", *Metaphilosophy*, Vol.28, Nos. 1&2, 135-155.
- Bowne, B. P. (1892), *The Principles of ethics*, Harper & Brothers, New York.
- Brightman, E. S. (1933), *Moral Laws*, Abingdon, New York.
- Brightman, E. S. (1958), *Person and Reality: an Introduction to Metaphysics*, Peter Anthony Bertocci, Jannette Elthina Newhall & Robert Sheffield Brightman (eds), The Roland Press, New York.
- Buford, T. (1984), *Personal Philosophy: the Art of Living*. Holt, Rinehart and Winston, New York.
- Buford, T. (2011), *Know Thyself: an Essay in Social Personalism*. Lexington Books, New York.
- Cullity, G & Holton, R. (2002), "Particularism & Moral Theory", *Aristotelian Society Supplementary*, Vol. 76, 169-209.
- Forschler, S. (2013), "Kantian and Consequentialist Ethics: The Gap Can Be Bridged", *Metaphilosophy*, Vol. 44, Nos. 1-2, 88-104.
- Hill, T. E. (2005), "Assessing Moral Rules: Utilitarian and Kantian perspectives", *Philosophical Issues*, 15, 158-178.

Johnston, J. S. (2007) "Moral Law and Moral Education: Defending Kantian Autonomy", *Journal of Philosophy of Education*, Vol. 41, No. 2, 233-245.

Mounier, E. (1952), *Personalism*, (Translated by P.Mairet), Routledge & Kegan Paul, London.

Mounier, E. (1956), *The Character of Man*, (Translated by Cynthia Rowland), Harper & Brothers, New York.

Westphal, K.R. (2012), "Norm Acquisition, Rational Judgment & Moral Particularism", *Theory & Research in Education*, 10 (1), 3-25.

Whetstone, J. T. (2002), "Personalism and Moral Leadership: the Servant Leader with a Transforming Vision", *Business Ethics: a European Review*, Vol.11, No.4, 385- 392.

Wojtyła, K. (1993), *Person and Community: Selected Essays*, (Translated by Theresa Sandok), Peter Lang, Pieterlen & Bern.

Wojtla, K. (1979), *The Acting Person*, (Translated by Andrzej Potocki), D. Reidel, Holland.